

بررسی رابطه متقابل نظام تمدنی و پلیس در اندیشه دانشمندان علوم اجتماعی

شهلا عبدالمحمدی^۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۶/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۳

فصلنامه مطالعات راهبردی ناجا / سال دوم / شماره ششم - زمستان ۱۳۹۶

چکیده

خدا بشر را آفرید و بشر تمدن را. بی تردید میان تمام مفاهیمی که حاکی از توانایی بشر است مفهومی جامع‌تر از تمدن نمی‌توان یافت که همه دستاوردهای عقل، هوش و خلاقیت او را یکجا نمایندگی کند. تمدن واژه‌ای است که به تنهایی تمام سرمایه‌ها، داشته‌ها و انباشته‌های نسل‌های متمادی گروه کثیری از انسان‌ها را به منصف ظهور می‌رساند. تمدن گرچه بیشتر در مظاهر مادی جلوه می‌کند، اما هرگز بدون پشتوانه‌های فکری و معنوی نمی‌تواند به اوج برسد و دوام بیاورد.

تجربه زندگی جمعی انسان به او آموخته است که برای حفظ دستاوردهای مادی و معنوی خویش به نیرویی محافظ در جامعه نیازمند است که امروز به آن «پلیس» می‌گوییم. اما فلسفه وجودی این نیرو و نوع رابطه او با سایر پدیده‌های اجتماعی از جمله مباحث تمدنی خالی از بحث و نظریه‌پردازی نبوده است؛ زیرا رابطه دو مفهوم تمدن و پلیس رابطه‌ای چندجانبه است که با توجه به اهمیت و آثار گسترده اجتماعی آن نیازمند بررسی عمیق و جامع است. در این باره جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی سؤال‌های بسیاری مطرح کرده‌اند از جمله اینکه کارکرد پلیس در اجتماع چیست؟ پلیس با کدام‌یک از جنبه‌های فرهنگی یک تمدن بیشتر در ارتباط است؟ رابطه پلیس با عدالت اجتماعی به عنوان یکی از محورهای تمدن چیست؟ مشروعیت پلیس با مشروعیت نظام تمدنی مرتبط است؟ اعتماد اجتماعی چه نقشی در موفقیت پلیس دارد و اعتماد به پلیس چگونه حاصل می‌شود؟

این مقاله سعی خواهد کرد با رجوع به آرای جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی، به سؤال‌های یادشده پاسخ گوید. در این زمینه ضمن اشاره به اشتراک مفهومی دو واژه تمدن و پلیس در تاریخ ادبیات بعضی از کشورهای اروپایی، به اشتراکات کارکردی و عملکردی نظام سیاست‌گذاری تمدنی و نظام اجرای سیاست‌های تمدنی (پلیس) و نقش این کارکردها در تحکیم متقابل پایه‌های تمدن از سویی و استحکام عملکرد پلیس از سوی دیگر می‌پردازد.

واژگان کلیدی

تمدن، پلیس، عدالت اجتماعی، اخلاق اجتماعی، نظم، اعتماد اجتماعی، مشروعیت

۱. پژوهشگر و دکتری جامعه‌شناسی

مقدمه

در مورد تبارشناسی واژه تمدن باید گفت این کلمه برای همه ما واژه‌ای قدیمی به نظر می‌رسد. یک دلیل این تصور آن است که این کلمه در Civil که از Civilis مشتق شده است، ریشه دارد و ما را به یاد کلمه‌ای قدیمی در زبان لاتین کهن به معنای «شهروندان» می‌اندازد. کلمه Civil از قرن چهاردهم میلادی به بعد مورد استفاده قرار گرفته است و با کلمه Civil Society (جامعه مدنی) که در قرن هفدهم میلادی مورد استفاده قرار می‌گرفت، مرتبط است. اما خود کلمه تمدن (Civilization) در واقع بسیار با تأخیر و در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی بر سر زبان‌ها افتاد (Williams, 1976: 48; Febvre, 1973: 220). باید این نکته را یادآور شد که کلمه تمدن در این زمان ارتباط فراوانی با جنبش‌های اجتماعی‌ای داشت که قدرت و سلطه آریستوکراسی (حکومت اشراف‌زادگان) را تهدید می‌کردند. رواج این کلمه در فرانسه، که این واژه پیش از کشورهای دیگر در آنجا وارد مکالمات و فرهنگ لغت‌ها شد، با گسترش طبقه بورژوازی و درگیری‌های سیاسی-اجتماعی هم‌زمان با آن ارتباط فراوانی داشت. در انگلیس نیز رواج این اصطلاح با روی کار آمدن طبقه صنعتی در جامعه و ظهور متفکران بزرگ آن هم‌زمان و مرتبط بود. فعالان این کنش‌های سیاسی-اجتماعی در پی ساختن یک تمدن جدید بودند. اما از لحاظ معناشناسی باید به نکات دیگری اشاره کرد. بزول (Boswell, 1999: 331) معتقد است کاربرد واژه تمدن در برابر کاربرد کلمه بربریت قرار گرفته و متضاد آن است. فرگوسن نیز می‌گوید همان‌طور که یک فرد، نوزاد به دنیا می‌آید و مسیری تکاملی را طی می‌کند و به بلوغ می‌رسد، جامعه نیز حرکتی دارد که از خشونت و زمختی شروع می‌شود و به مدنیت و تمدن می‌رسد (Ferguson, 1966: 1 & 232).

در ابتدای قرن نوزدهم، واژه تمدن طیفی وسیع از معانی را دربرمی‌گرفت و در این طیف ترویج عادات و رفتاری که به آن فرهنگ گفته می‌شد، بیش از همه مورد اشتراک بود. فرهنگ نیز در این تعاریف به تحول شکل زندگی از شکل عادی آن به نوعی از زندگی که سرشار از هنر بورژوازی، فلسفه و ادبیات بود، گفته می‌شد. در این کاربرد «انسان با فرهنگ» به معنی کسی بود که فلسفه می‌دانست، اهل ادبیات بود و از هنر خاص طبقه بورژوا هم بی‌بهره نبود. اما دانشمندان معاصر، برخلاف اسلاف خود، تمدن را با چند شاخص دیگر تعریف کرده‌اند. آنان معتقدند تمدن تلاشی است از جانب گروه‌های مختلف در یک جامعه برای دستیابی به

منش خاصی در رفتار اجتماعی، نظم، ثروت و فرهنگ. فرهنگ در هر دو تعریف وجود دارد، اما تفاوت این دو تعریف در آن است که فرهنگ در کاربرد جدیدتر، معنای قرن نوزدهمی خود را از دست داده و معنایی عام‌تر و غیر طبقاتی‌تر به خود گرفته است و بیشتر شامل منشی خاص در سبک زندگی عموم مردم می‌شود. از سوی دیگر در تعریف جدید، به مفهوم نظم به عنوان یکی از شاخص‌های اساسی تمدن توجه خاص شده است. ترکیب نظم و فرهنگ در تعریف تمدن، زمانی ذهن متفکران معاصر را به خود مشغول کرد که به این نکته توجه کردند که تولید و گسترش علم، فلسفه، هنر، ادبیات، و رفتار اجتماعی منزه و دور از پلیدی بدون وجود نظم در هیچ جامعه امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر، در نگاه اندیشمندان اجتماعی معاصر، فرهنگ تنها یک جنبه از نظم اجتماعی است. در همین جاست که دانشمندان اجتماعی متوجه نقش پلیس در یک تمدن شده‌اند. در تلاش برای رسیدن به نظم و فرهنگ هرگز نمی‌توان نقش پلیس را کم کرد یا زدود.

پژوهشگران اجتماعی در ادامه تحقیقات خود به عوامل مهم دیگری نیز اشاره کرده‌اند که در حفظ تمدن نقش مهمی بازی می‌کنند. از میان این عوامل، علاوه بر نظم و فرهنگ، باید به نقش قانون و نیز نهاد سیاست اشاره کرد؛ زیرا این چهار عامل، محور بسیاری از فرایندها در سیر جوامع به سوی رشد، توسعه و تکامل هستند. وجود بی‌نظمی و نابسامانی در جامعه فرصت هر گونه رشد و تعالی مادی و معنوی را از بین می‌برد و مانع از آن می‌شود که کارگزاران و سیاست‌گذاران اجتماعی بتوانند با تشخیص صحیح اولویت‌ها و ضرورت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به امر توسعه بپردازند. فقدان قانون یا رعایت نکردن قانون نیز عامل دیگری است که خود به رواج بی‌نظمی می‌انجامد و اصولاً نمی‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که بدون قانون و قانونمندی راهی به سوی تکامل یافته باشد. در این میان آن نهادی که وظیفه دارد قانونمندی را در جامعه تحکیم و تثبیت کند و با بی‌نظمی در کلان‌ترین سطح آن مبارزه نماید، نهاد سیاست است. البته این به معنای انکار نقش سایر نهادهای اجتماعی در این زمینه نیست؛ اما به دلیل آنکه تسلط و قدرت نهاد سیاست در هر جامعه بیش از سایر نهادهاست، مسئولیت و نقش آن نیز در این باره سنگین‌تر و تعیین‌کننده‌تر است.

اشتراک مفهومی تمدن و پلیس

زمانی که از نقش سیاست در تمدن و رشد و تعالی جامعه صحبت می‌کنیم خود به خود راه را برای ورود مقوله و عامل دیگری در این بحث گشوده‌ایم و آن عامل همانا پلیس است. ظاهراً اولین کسانی که در مباحث مربوط به تمدن و زندگی متمدنانه به پلیس و نقش او اشاره کردند و پلیس را نیز یکی از شاخص‌های مهم در این مباحث دانستند فرانسوی‌ها بودند (Febvre, 1973: 223). البته واژه پلیس برای عموم مردم به اندازه اصطلاح تمدن غریب و نا آشنا نبوده و بسیاری از مردم با آن آشنایی داشته‌اند. نکته‌ای که شاید بیشتر عجیب باشد این است که بعضی از دانشمندان و نویسندگان فرانسوی از جمله میرابایو تا مدت‌ها به جای کلمه Civilization (تمدن) کلمه Police (پلیس) را در نوشته‌های خود به کار می‌بردند و در واقع آن دو را مترادف می‌دانستند (Benveniste, 1971: 291). حتی در آثار ولتر، یکی از نام‌دارترین فیلسوفان و نویسندگان فرانسوی عصر روشنگری نیز به عباراتی بر می‌خوریم که این دو کلمه را مترادف دانسته است. برای مثال ولتر در جاهایی از کتاب «فلسفه تاریخ» خود درباره مردم می‌نویسد که آنان در آینده «در متمدن شدن (civilise)، منظم بودن (police) و کوشا بودن یکسان خواهند شد» (Voltaire, 1965: 31, 40, 89). زمانی که این دسته از نویسندگان این جابه‌جایی در استعمال را به کار می‌بردند به این مسئله گرایش داشتند که بگویند تمدن پدیده‌ای است که مانند پلیس، فرد و جامعه را police یعنی منظم‌تر کرده و نوع خاصی از نظم را در آن حاکم می‌سازد. در نوشته‌های آدام فرگوسن (Ferguson, 1792: 297, 252, 304) هم می‌توانیم چنین کاربردی را ملاحظه کنیم که شاخص‌های تمدن در سخنش با المنت‌ها و کارکردهای اساسی پلیس در یک راستا قرار می‌گیرند. برای مثال آنجا که از «صلح و نظم خوب» یا از «امنیت افراد و سرمایه و ثروت» یا از «عدالت و نظم» دم می‌زند، در این موارد صلح، امنیت فردی و اجتماعی و عدالت از جمله شاخص‌های تمدنی هستند که در کنار تک آنها، ایجاد نظم به عنوان کارکرد اساسی پلیس بیان شده است. در سخنان فرگوسن علاوه بر نظم، «امنیت» نیز به عنوان قدر مشترک تمدن و پلیس مورد توجه قرار گرفته است.

با نزدیک شدن به اواخر قرن هفدهم میلادی این نوع استعمال و مترادف دانستن این دو کلمه کم کم از بین می‌رود و اصطلاح تمدن تمام ظرفیت مشابه یا مشترک با کلمه پلیس را در خود جذب می‌کند و لغت پلیس دیگر به جای لغت تمدن به کار نمی‌رود. اگر

چه در مجموع باید دانست که کلمه تمدن همان‌طور که هرگز رابطه‌اش را با نزاکت و نظم (Politesse) کاملاً از دست نداده، رابطه‌اش با پلیس را هم هرگز از دست نخواهد داد و این ارتباط هرگز قطع نخواهد شد؛ زیرا آن‌طور که گوایزوت در کتابش، «دیکشنری کلمات مترادف در زبان فرانسوی» آورده، پلیس یکی از عناصر اصلی و بنیادین تمدن است (Guizot, 1863: 566 - 567).

تمدن و پلیس علاوه بر اشتراک مفهومی که به آن اشاره شد، دارای اشتراکات کارکردی و عملکردی نیز هستند. به عبارت دیگر با بررسی دقیق دو مفهوم تمدن و پلیس به مواردی برمی‌خوریم که این دو با یکدیگر تلاقی داشته و به نوعی با یکدیگر گره خورده و برای رسیدن به اهدافی خاص، با همدیگر تشریک مساعی کرده و به یکدیگر کمک می‌رسانند. در ادامه به ذکر و توضیح این موارد خواهیم پرداخت.

تمدن، پلیس و مشروعیت متقابل

اولین و شاید مهم‌ترین مسئله‌ای که در آن تمدن و پلیس با یکدیگر گره می‌خورند بحث مشروعیت است. تمدن و پلیس در یک ارتباط مشروعیت‌بخش متقابل با یکدیگر قرار دارند. دانشمندان علوم اجتماعی معتقدند حمایت هر چه بیشتر تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران نظام تمدن از پلیس به عنوان کارگزار قانون، نه تنها به لحاظ حقوقی به پلیس مشروعیت می‌بخشد تا با استفاده از ابزار قانونی به مأموریت‌های خود رسیدگی کند، بلکه از لحاظ روان‌شناختی و فردی نیز حس مشروعیت پرسنل پلیس را بیشتر می‌کند. نتیجه مشروعیت حقوقی و روان‌شناختی پلیس، اقتدار بیشتر اوست. اما مشروعیت روان‌شناختی به معنای آن است که پرسنل پلیس با دلگرم بودن به این پشتیبانی و مشروعیت ناشی از آن، اقتدار و صلابت درونی بیشتری برای انجام وظایف خود پیدا می‌کنند؛ زیرا پرسنل این احساس را خواهند داشت که قدرت و اقتدارشان به نحوی هنجاری از جانب مدیران و رهبران تمدن برای ایجاد نظم در جامعه ضروری دانسته و پذیرفته شده است (Bottoms & Tankebe, 2012). در چنین شرایطی، زمانی که پرسنل نیروی انتظامی با چنین درکی از اقتدار خود، به عنوان کارگزاران قانون که مورد حمایت برنامه‌ریزان و قانون‌گذاران نظام تمدنی هستند، با تنش در جامعه مواجه می‌شوند، به بهترین وجه می‌توانند با تنش یا مشکل برخورد کنند و مانع از انتشار آن در سطحی گسترده‌تر شوند (Bradford & Quinton, 2014). علاوه بر این، تحقیقات دانشمندان

علوم اجتماعی اثبات کرده است که پرسنلی که به این درجه از آگاهی درباره مشروعیت و در نتیجه به اقتدار بیشتری رسیده‌اند از لحاظ کیفی نیز بهتر می‌توانند تنش‌ها و مشکلاتی را که در جامعه ایجاد می‌شود، از راهی امن‌تر و کم‌استرس‌تر و با پرداخت هزینه‌هایی نازل‌تر حل و فصل کنند. در این مورد می‌توان برای مثال به تحقیقات گف و همکارانش (Goff et al., 2013) اشاره کرد که بر این نتیجه تأکید کرده‌اند. اگر بخواهیم مشروعیتی را که در اینجا مد نظر ماست، تعریف کنیم، می‌توانیم از توضیحات تیلر (Tyler, 2006b) استفاده کنیم که در این باره می‌گوید مشروعیت عبارت است از قضاوت درباره سازگار بودن و متناسب بودن اقتدار با قدرتی که در اختیار فرد، گروه یا سازمانی قرار گرفته است. هم‌سطح بودن اقتدار و قدرت نشان‌دهنده مشروعیت است. زمانی که پرسنل نیروی انتظامی اقتدار خود را مشروع می‌دانند، این احساس را دارند که یک سری ارزش‌های مشترک و عمومی در حوزه تمدنی مد نظر وجود دارد که این ارزش‌ها، به عنوان منبع اقتدار، تعیین می‌کنند که قدرت پلیس چگونه و در چه راهی باید در جامعه به کار گرفته شود (Jackson et al., 2013). این مسئله در نهایت به آنجا می‌انجامد که پرسنل نیروی پلیس برای به کار بردن قدرت در آن راه و به آن روش که مشروع دانسته شده است، احساس وظیفه می‌کنند چون آن را مقبول، قانونی و ارزشمند می‌دانند. این احساس وظیفه از آنجا ناشی می‌شود که حس داشتن مشروعیت برای اجرای قانون، به پرسنل پلیس کمک می‌کند که اهداف، رسالات و اولویت‌های کاری سازمان خود را در درون خویش نهادینه کنند. نهادینه شدن این اهداف و رسالات در درون پرسنل، انگیزه بسیار زیادی به آنان می‌دهد که در اجرا و عملی کردن آنها تا سرحد نهایت تلاش کنند.

از سوی دیگر و به تبع همین مسئله، زمانی که پرسنل نیروی انتظامی، بر اثر درونی و نهادینه کردن وظیفه‌ای به نام اجرای قانون که همان هدف و رسالت اولیه پلیس است، این وظیفه را به بهترین وجه و با کمال میل انجام می‌دهند، یک نوع مشروعیت دیگر نیز تولید می‌شود. این مشروعیت دوم، مشروعیت تمدن و نظامی است که پلیس، مجری قوانین آن است. در اینجا باید به این نکته توجه کرد که مردم اصولاً تحت تأثیر اجرای عدالت و قانون هستند. زمانی که مردم مشاهده کنند نیروی پلیس با کمال میل به کار می‌پردازد و اجرای قانون و برقراری عدالت را وظیفه‌ای درونی برای خود می‌داند که نه از روی تکلیف و اجبار بلکه به عنوان رسالتی وجدانی به انجام آن می‌پردازد، خود به خود به ریشه‌های این مسئله یعنی وجود قانون‌گذاران عادل و منصف توجه نشان می‌دهند و به طور طبیعی این مسئله را

از فروعات وجودی تمدنی عدل گستر می‌بینند. معنی این حرف آن است که پلیس می‌تواند با رفتار و رویه عادلانه و قانون‌محور خود به مشروعیت‌بخشی نظام تمدنی نزد مردم کمک شایان توجهی کند. همان‌طور که اگر بر فرض، پلیس یک جامعه در مسیر مخالف قانون و عدالت گام بردارد، از مشروعیت نظام حکومتی موجود در آن جامعه کاسته می‌شود زیرا پلیس همه جا به عنوان کارگزار قانون شناخته می‌شود.

تمدن، پلیس و عدالت اجتماعی

یکی از نکات مهمی که مورد توجه محققان حوزه تمدن و نیز محققانی قرار گرفته است که درباره عملکرد پلیس تحقیق می‌کنند، بحث عدالت است. محققان حوزه تمدن بر این نکته تأکید کرده‌اند که عدالت یکی از اساسی‌ترین محورهایی است که در شکل‌گیری یک تمدن نقش بسیار مهمی بر عهده دارد. آنان تأکید می‌کنند که بدون وجود عدالت نمی‌توان امید چندانی به شکل‌گیری یا استمرار یک تمدن داشت. البته سخن این محققان در واقع جدید نیست و تکرار همان نکته‌ای است که نزدیک ۱۴۰۰ سال پیش پیامبر مکرّم اسلام حضرت محمد(ص) فرموده‌اند. در روایت شریفی از ایشان آمده است: «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» (مفید، بی‌تا)؛ یعنی حکومت با کفر باقی می‌ماند و دوام می‌آورد ولی با ظلم باقی نمی‌ماند. پیامبر اکرم(ص) در این حدیث حکیمانه می‌فرمایند ملک یعنی حکومت با ظلم باقی نمی‌ماند. حکومت اصطلاحی سیاسی است و منظور آن است که سیستم سیاسی که ظالم باشد و عدالت را رعایت نکند، باقی نخواهد ماند. می‌دانیم که یکی از مهم‌ترین ارکان هر تمدن، حکومت و سیاست است. هیچ تمدنی بدون وجود یک سیستم سیاسی به وجود نخواهد آمد. به عبارت دیگر حکومت و سیاست درباره ایجاد تمدن تصمیم‌گیری و آن تصمیم را اجرا می‌کند. پس اگر طبق فرمایش حضرت رسول اکرم(ص)، حکومت و سیاست با ظلم باقی نمی‌ماند، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که تمدن هم با ظلم و بدون وجود عدالت بر جا نخواهد ماند. بنابراین یکی از ارکان هر تمدن، عدالت است.

گفتیم که محققان علوم سیاسی و علوم اجتماعی نیز بر لزوم وجود عدالت هم در تمدن و هم میان نیروهای پلیس تأکید کرده‌اند. به عبارت دیگر اجرای عدالت نیاز به مجری و نیز ناظر دارد. پلیس، ابزار اجرایی و نیز ناظر اجرای عدالت در هر تمدن و یکی از نیروهایی است که اجرایی شدن مقاصد عادلانه تمدن را تضمین می‌کند. اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود

این است که چگونه نیروی پلیس مدافع عدالت و مخالف ظلم خواهد بود؟ برای پاسخ به این سؤال بیان یک مقدمه ضروری است.

خصلت‌ها و ویژگی‌های نهادها یا سازمان‌ها مسائلی نیستند که مستقلاً به وجود آیند، بلکه این ویژگی‌ها نتیجه تعامل دو دسته عامل به خصوص هستند: اول، عوامل فردی؛ دوم، عوامل محیطی و زمینه‌ای (Denison, 1996). آنچه در اینجا نقشی تعیین‌کننده دارد، ارتباط متقابل میان این دو دسته عامل، یعنی عوامل فردی و عوامل محیطی و زمینه‌ای است. یکی از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ای، نوع برخورد مدیران و تصمیم‌گیرندگان با اعضای سازمان یا نهاد است. زمانی که بر اثر برخورد مناسب تصمیم‌گیرندگان و اعضای سازمان یا نهاد، نوعی همدلی و همراهی میان اعضای نهاد و مدیران آن به وجود می‌آید، اعضای سازمان ارزش‌های داخلی سازمان را درون خود نهادینه و سعی می‌کنند خود را با این ارزش‌ها و استانداردها هماهنگ کنند. در این صورت آنها برای به اجرا درآوردن ارزش‌ها در محل کار یا خارج از سازمان هم انگیزه بیشتری خواهند داشت (Tyler, 2011).

تحقیقات دانشمندان علوم اجتماعی در سال‌های اخیر نشان داده است که میان عوامل و ارزش‌های محیطی و زمینه‌ای که تأثیر زیادی بر همدلی اعضای نهاد با مدیران و تصمیم‌گیرندگان آن می‌گذارد، «عدالت رویه‌ای» نقشی مهم دارد. اگر اعضای یک سازمان احساس کنند در سازمان‌شان «عدالت رویه‌ای» وجود دارد، با آرمان‌ها، رسالت‌ها و مأموریت‌های سازمان همدلی بیشتری پیدا می‌کنند و بیشتر حاضرند آن آرمان‌ها، رسالت‌ها و مأموریت‌ها را در دوران کاری خود عملی و محقق کنند (Greenberg & Colquitt, 2005). «عدالت رویه‌ای» نوعی عدالت است که به وجود عدالت در ساختارهای سازمان اشاره دارد. وجود «عدالت رویه‌ای» در یک سازمان یعنی رویه‌هایی مثل شیوه تصمیم‌گیری در سازمان، ابزارها و نحوه به اجرا گذاشتن ابلاغیه‌ها، و نیز شیوه اعتراض به تصمیم‌ها یا ابلاغیه‌ها و نقد آنها در فضایی عادلانه صورت می‌گیرد و ظلم و تبعیضی در این موارد میان پرسنل اعمال نمی‌شود. در کل برای کارکنان و کارمندان یک مرکز یا یک اداره بسیار مهم است بدانند که در محیط کار آنان عدالت رویه‌ای اجرا می‌شود. از سوی دیگر، محققان عدالت رویه‌ای را برای مدیران و تصمیم‌گیران اداره یا نهاد به عنوان یک ابزار مناسب و بسیار خوب برای ایجاد ارتباط با کارکنان خود در نظر می‌گیرند (Lind & Tyler, 1988). نتیجه طبیعی چنین ارتباطی آن

است که پرسنل با رسالت مرکز و نهاد خود احساس یگانگی می‌کنند و آن رسالت را در خود نهادینه می‌سازند (Tyler & Blader, 2003). چنین شیوه‌ای دو نتیجه مثبت برای مرکز یا نهاد دارد. اول آنکه پرسنل احترام بیشتری برای دستورهای مدیران خود قائل می‌شوند. دوم، پرسنل بیشتر حاضرند برای سازمان‌شان دست به کارهای داوطلبانه‌ای بزنند که موجب پیشرفت آن سازمان می‌شود.

با توجه به ماهیت کار دشوار و پیچیده پلیس، پیروی از دستورهای مدیران و مسئولان سازمان و همکاری داوطلبانه و از روی تمایل قلبی پرسنل نیروهای انتظامی با مقامات ارشد خود بسیار مهم و حیاتی است و می‌تواند کارایی این اداره را تا چندین برابر افزایش دهد. بنابراین در پاسخ به این سؤال که چگونه نیروی پلیس می‌تواند مدافع آرمان‌های تمدن در برقراری عدالت باشد و با ظلم مخالفت کند؟ باید گفت پلیس خود به برقراری عدالت حساس است. قسمتی از جواب این است که ابتدا باید در خود دستگاه و اداره نیروی انتظامی عدالت رویه‌ای جاری و برقرار شود؛ آن‌گاه این عدالت درونی نیروهای پلیس را به آن سو سوق می‌دهد که داوطلبانه و نه فقط به اجبار شغلی، هنگام مأموریت، بیشترین تلاش را برای برقراری عدالت به کار ببرند. این همان چیزی است که در عمل، نمونه اجرا شده آن را در ساختار اداره خود دیده‌اند و از مزایای آن برخوردار شده‌اند (Wolfe & Piquero, 2011). پلیس به این وسیله یعنی با اجرای عدالت هنگام مأموریت و انجام وظیفه، در راستای اهداف عدالت‌طلبانه تمدن نیز قرار می‌گیرد و به هدف عالی و در سطح کلان تمدن هم خدمت می‌کند.

تمدن، پلیس و اعتماد اجتماعی

نکته دیگری که از وجوه اشتراک تمدن و پلیس محسوب می‌شود مسئله اعتماد به سایر هم‌وطنان و شهروندان است. در یک تمدن متعالی و در حال رشد، اعضای یک جامعه تمدنی در سطح بالایی از اعتماد به یکدیگر قرار دارند. این نکته به خصوص درباره اعضای تمدن اسلامی مهم‌تر و درخور توجه‌تر است؛ زیرا مرزهای تمدنی در اینجا مرزهای اعتقادی است و اسلام از «امت اسلامی» سخن گفته است؛ یعنی هر کس به دین مبین اسلام اعتقاد دارد داخل این تمدن قرار می‌گیرد. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء/ ۹۲): «این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید». در روایات بسیاری نیز می‌توان دید که اولیای طاهریین دین اعضای جامعه

اسلامی و ایمان توحیدی را از داشتن سوءظن به یکدیگر نهی فرموده‌اند. حسن ظن و گمان خوب داشتن به دیگران و دوری از بدگمانی درباره آنها یکی از مقدمات ضروری ایجاد اعتماد اجتماعی است. در روایات فراوانی از ائمه اطهار(ع) به ویژه از امیرالمؤمنین(ع) آمده است که مؤمن باید نسبت به دیگران خوش گمان باشد (نهج البلاغه، ۱۳۸۷). در این روایات از بدگمانی به دیگران پرهیز شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰: ص ۱۰۳ و ج ۷۲: ۱۹۵). یکی از نتایج حسن ظن، افزایش اعتماد به دیگران است. بدون اعتماد متقابل زندگی اجتماعی بسیار مشکل خواهد شد. از روابط اقتصادی گرفته تا روابط دوستانه یا روابط همسایگی، از امنیت اجتماعی گرفته تا برنامه‌ریزی برای آینده، همه این مسائل با اعتماد اجتماعی به طور عمیقی مرتبط هستند. بنابراین اعتماد یکی از پایه‌های اساسی هر تمدنی است. تمدنی که در آن افراد به هم اعتماد ندارند، در آستانه اضمحلال قرار خواهد گرفت، زیرا زیربنای روابط انسانی، یعنی اعتماد اجتماعی در آن متزلزل است.

اما اعتماد اجتماعی به عنوان یکی از مبانی تمدن چه ارتباطی با کار پلیس ممکن است داشته باشد؟ روشن است که پلیس و نیروی انتظامی در بسیاری از جهات همانند بازوی توانای ساختار تمدنی هستند و سیاست‌گذاران هر تمدن برای رسیدن به اهداف و سیاست‌های خود نیاز به اهرم اجرایی مانند نیروی انتظامی دارند. یکی از معانی ایجاد اعتماد اجتماعی در جامعه ایجاد اعتماد متقابل میان مردم و سازمان‌ها و نهادهایی است که در یک تمدن فعال هستند. بنابراین اعتماد بیشتر مردم به نیروهای انتظامی موجب تقویت بخشی از ساختار تمدنی می‌شود. اعتماد اجتماعی به نیروی انتظامی، یکی از سرمایه‌های اصلی پلیس در هر نظامی است. قطعاً همکاری مبتنی بر اعتماد مردم با پلیس در همه اموری که پلیس با آن سر و کار دارد، نه تنها به تسریع کار پلیس می‌انجامد، بلکه این همکاری موجب دستیابی به نتایج دقیق‌تر و صحیح‌تر و نیز کاهش هزینه‌های پلیس برای پیگیری موارد مختلف می‌شود. تمام این محاسن و فواید در صورتی حاصل خواهد شد که رابطه‌ای مبنی بر اعتماد میان مردم و پلیس حاکم باشد. این اعتماد حتی می‌تواند به هدف بزرگ‌تری که مورد توجه هر تمدنی است، یعنی اجرای عدالت در مقیاس کلان در جامعه کمک بسیاری کند. همیاری با پلیس در ارائه شواهد و دلایل درست و متقن می‌تواند سیر پرونده‌ها را از همان بدو تشکیل، به جهتی متمایل کند که در مراحل بعدی قاضی بتواند با اطمینان بیشتری حکمی عادلانه صادر کند. سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان میزان اعتماد اجتماعی به

پلیس و نیروهای انتظامی را افزایش داد؟ اگر چه پاسخ کامل به این سؤال نیازمند مقاله‌ای مستقل در این باره است، اما آنچه در اینجا به اختصار می‌توان گفت آن است که بخش مهمی از فرایند افزایش اعتماد اجتماعی نسبت به پلیس در واقع به خود نیروی انتظامی مربوط می‌شود. در این باره نیز سخن بسیار است، اما آنچه دانشمندان علوم اجتماعی بر آن تأکید کرده‌اند نوع استراتژی‌هایی است که نیروی انتظامی در عملکرد خود انتخاب می‌کند.

در مجموع دو نوع استراتژی برای عملکرد نیروی انتظامی در راستای اجرای قانون می‌توان در نظر گرفت. استراتژی اول، «استراتژی پلیس محلی» نام گرفته است. هدف اصلی این نوع استراتژی آن است که نیروی انتظامی را بیشتر با مسائل تنش‌زا و مشکل‌آفرین موجود در یک محله درگیر کند و کار پلیس را به حوزه‌های عملکردی محله‌ای متمرکز سازد. کار و ارتباط مستقیم پرسنل نیروی انتظامی با مردم محله‌ای که حوزه مأموریت آنهاست، این پرسنل را به مردم پاسخگوتر می‌کند. نتیجه این ارتباط مستقیم و مستمر با مردم یک محله و کار برای آنها، از سویی ایجاد اعتماد بیشتر مردم به پلیس است، زیرا مردم هر روز می‌بینند که پرسنل نیروی انتظامی برای امنیت و رفاه آنان زحمت می‌کشند و مشغول کارند. این ارتباط محله‌ای رودررو و مستقیم نیروی پلیس با مردم از سوی دیگر موجب افزایش اعتماد پرسنل نیروی انتظامی به مردم می‌شود؛ زیرا مردم با پلیس همکاری می‌کنند و او را در رسیدن به اهدافش یاری می‌رسانند. نتیجه این سیستم ارتباط متقابل محله‌ای، افزایش اعتماد متقابل مردم و پلیس به یکدیگر است (Friedman, 1992).

استراتژی دوم که برای عملکرد نیروی انتظامی در راستای اجرای قانون می‌توان در نظر گرفت «استراتژی فرایندی» نام دارد. عملکرد مبتنی بر استراتژی فرایندی بر عدالت رویه‌ای و مشروعیت مبتنی است (Meares & Neyroud, 2015). این دیدگاه بر خلاف دیدگاه قبل می‌گوید برای افزایش اعتماد عمومی به پلیس و نیروهای انتظامی، آنچه از عملکرد محله‌ای و ارتباط مستقیم با مردم اهمیت بیشتری دارد، کیفیت عادلانه عملکرد نیروی انتظامی است. از این دیدگاه زمانی که پلیس رفتاری منصفانه و عدالت‌آمیز و نیز همراه با احترام با مردم داشته باشد، خود به خود موجب افزایش حس اعتماد عمومی به پلیس و سیستم امنیتی می‌شود. چنین رفتاری موجب می‌شود که مردم مشروعیت بیشتری برای نیروی انتظامی قائل شوند و در نتیجه از دستورها و اوامر و نواهی آن بیشتر پیروی کنند (Tyler, 2006a).

تمدن، پلیس و اخلاق اجتماعی

محور دیگری که تمدن و پلیس را به یکدیگر نزدیک می‌کند مسئله اخلاق اجتماعی است. هر تمدنی درصدد است با ترویج اخلاق اجتماعی خاصی که با اصول و مبانی فکری و اعتقادی آن تمدن سازگار است، به رشد اخلاق‌مداری میان مردم کمک کند. اصولاً دو نوع اخلاق در هر جامعه‌ای وجود دارد: اخلاق موجود و اخلاق آرمانی. تمدن‌ها هم درباره اخلاق موجود و هم به لحاظ اخلاق آرمانی نیازمند برپایی نظام اخلاقی مستحکم و متینی هستند که بتوانند از آن دفاع کنند. از نظر عملی، رعایت اخلاق اجتماعی متین و سازگار با اصول اعتقادی تمدن، به یکپارچگی نظام تمدن یاری می‌رساند و موجب استحکام آن می‌شود. تضاد یا اختلاف میان اصول اعتقادی یک تمدن و اخلاق اجتماعی که از جانب مردم رعایت می‌شود، عملاً به اختلال در نظام تمدنی و کژکارکردی زیرمجموعه‌های تمدن می‌انجامد. از نظر آرمانی نیز چون هر تمدنی در فکر تکامل و ارتقا است، سعی در ایجاد نظام اخلاقی کامل‌تری دارد که بتواند علاوه بر ایجاد سازگاری درونی، به وسیله این نظام اخلاقی، برتری خود را بر سایر تمدن‌ها اثبات کند. به عبارت دیگر یکی از راه‌های اثبات برتری تمدنی بر تمدن دیگر تکامل‌یافتگی نظام اخلاقی آن است. تدوین یک نظام ارزشمند اخلاقی و حرکت به سوی آن، برگ برنده یک تمدن در رقابت با سایر تمدن‌ها خواهد بود. نقش پلیس در اجرای اصول اخلاق اجتماعی نوع اول (اخلاق موجود) و هدایت جامعه به سوی اخلاق اجتماعی نوع دوم (اخلاق آرمانی) انکارشدنی نیست. هیچ تمدنی قادر نخواهد بود بدون ضامن اجرا، اخلاقیات جامعه را رشد و تعالی بخشد. یکی از ضامن‌های اجرایی مهم احکام اخلاقی در جامعه پلیس است. در هر جامعه‌ای افراد، گروه یا گروه‌هایی هستند که اصول اخلاقی را زیر پا می‌گذارند و حاضر به تن دادن به آن اصول نیستند. وجود پلیس برای برگرداندن این افراد یا گروه‌ها به دایره اصول اخلاقی ترسیم‌شده توسط سیاست‌گذاران تمدن لازم است؛ به طوری که بدون آن، تمدن با مشکل و بلکه بحران اخلاق اجتماعی مواجه می‌شود.

تمدن، پلیس و وجدان کار

می‌دانیم که تمدن از دو بخش مادی و معنوی تشکیل شده است. یکی از اهداف تمدن‌ها در بخش مادی، ایجاد زندگی بهتر، مرفه‌تر و همراه آسایش بیشتر برای مردم و اعضای جامعه است. درست است که عموم مردم و نیز اعضای گروه‌های مختلف در جامعه باید به زندگی

آسوده و کم‌تنش دست یابند، اما باید دانست زندگی آسوده همراه با سلامت روحی و روانی برای بعضی از گروه‌های اجتماعی، نه تنها برای اعضای خود آن گروه مفید است، بلکه این مسئله به سلامت روحی و روانی مجموع جامعه کمک می‌کند. برای مثال، اگرچه آسودگی روحی و روانی گروهی از افراد که در یک جامعه به شغل فروشندگی مشغول هستند مهم است و عدم برخورداری تعداد زیادی از آنان می‌تواند تأثیر بدی بر نوع روابط میان خریداران و فروشندگان داشته باشد و موجب ایجاد تنش میان آنها در زندگی روزمره شود، اما نتایج این مسئله به هیچ وجه قابل مقایسه با آن نیست که پرسنل نیروی انتظامی در یک جامعه آسودگی روحی و روانی نداشته باشند. عدم سلامت پلیس در این حوزه می‌تواند لطمات جدی و شدیدی به تعداد زیادی از مردم یا حتی به کل جامعه وارد سازد. بنابراین در یک تمدن مستحکم و پایدار، سلامت روحی و روانی پلیس، به ویژه پرسنلی که در خط اول ارتباط با مردم به خصوص در خیابان‌ها و خارج از اداره به کار مشغول هستند (Ramsey & Robinson, 2015)، در کنار سلامت سایر مردم، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. این دسته از پرسنل نیروی انتظامی در خط اول ارتباط با تجارب گوناگون مردم در اجتماع قرار دارند و به همین علت در معرض انواع مسائل و گاه آسیب‌ها هستند. آنان مجبورند هر روز با وقایع جنایی، نامطلوب، خشن و نیز خطرناک در جامعه روبه‌رو شوند. این تجارب استرس دائمی و فراوانی برای پرسنل پلیس ایجاد می‌کند (Gilmartin, 2002). اگر این گروه از پرسنل بر اثر این تجارب صدمه ببینند، تنها آنان نیستند که آسیب می‌بینند، بلکه این آسیب به سایر کارکنان اداره پلیس هم منتقل خواهد شد، زیرا این دو گروه در ارتباط دائم و فراوان با یکدیگر قرار دارند. بنابراین سلامت روحی و روانی پرسنل پلیس با کار آنان گره خورده است (Gershon et al., 2009; Shane, 2010).

تحقیقات اثبات کرده‌اند (Craun et al., 2014) که بازدهی کار پلیس با شاخص سلامت روحی و روانی این پرسنل در ارتباط است. از سوی دیگر میزان سلامت روحی و روانی پرسنل پلیس با میزان رضایت شغلی آنان ارتباط دارد و میزان رضایت شغلی آنان میان سایر عوامل، با میزان احساس آنان از اینکه به چه میزان مدیران و افسران و درجه‌داران عالی‌رتبه آنان را در موقعیت‌های گوناگون شغلی مورد حمایت قرار می‌دهند مرتبط است. به عبارت دیگر به هر میزان که پرسنل نیروهای انتظامی بیشتر احساس کنند که درجه‌داران و مدیران‌شان آنان را بیشتر مورد حمایت قرار می‌دهند، رضایت شغلی‌شان افزایش پیدا می‌کند. به میزانی که رضایت شغلی پرسنل نیروی انتظامی افزایش یابد، سلامت روحی و روانی و احساس

رضایتمندی آنان از زندگی شغلی بیشتر می‌شود و به میزانی که رضامندی آنان از زندگی شغلی بیشتر شود، بازدهی کارشان افزایش پیدا می‌کند. نتیجه‌ای که در بحث از این تحقیقات می‌توان گرفت این است که به هر میزان که مدیران و سیاست‌گذاران حوزه امنیت و نظم عمومی در داخل نظام یک تمدن، حمایت بیشتری از پلیس کنند و پرسنل پلیس این حس را بیشتر به دست آورند که علاوه بر مدیران مستقیم خود، مورد حمایت تصمیم‌گیرندگان نظام تمدنی نیز قرار دارند، رضایت شغلی، سلامت روحی و در نتیجه بازدهی کار آنان افزایش پیدا می‌کند. وجود رضامندی شغلی زیاد میان پرسنل نیروی انتظامی بر اثر افزایش بازدهی کارکرد آنان به ویژه در بخش امنیت و نظم، به مطلوبیت نظام تمدنی میان مردم می‌انجامد. امنیت و نظم قابل قبول در یک نظام تمدنی نتیجه کارکرد مطلوب نهادها و سازمان‌های فعال تحت پرچم آن نظام تمدنی است. میان سازمان‌های گوناگون و فراوان در جامعه، پلیس سازمان منحصر به فردی است که کارکرد مثبت آن با رضایت سریع و کارکرد منفی آن با عدم رضایت سریع مخاطبین و مراجعان آن از نظام تمدنی که مدیریت کلان نیروی انتظامی را برعهده دارد، مرتبط است. بنابراین مدیران یک نظام تمدنی، با حمایت از پرسنل پلیس و نیروهای انتظامی، بر رضایت شغلی و به این وسیله بر کارایی و بازدهی پرسنل انتظامی تأثیر مثبت می‌گذارند و در نتیجه میزان امنیت و نظم عمومی در ساختار آن تمدن افزایش می‌یابد و پایه‌های آن تمدن مستحکم‌تر می‌شود.

تمدن، پلیس و نظم

در بحث از تمدن، پلیس و نظم به صورت مقدمه باید به این نکته توجه کرد که ارتباط میان تمدن و پلیس بر پیش‌فرض‌های به خصوصی مبتنی است. این پیش‌فرض‌ها، آن‌گونه که زیگمونت باومن (۱۹۲۵ - ۲۰۱۷)، جامعه‌شناس و فیلسوف لهستانی‌الاصول می‌گوید، عبارت‌اند از:

۱. برای داشتن جامعه‌ای منظم و با قاعده، همیشه نیاز به پالایش تعدادی از اعضای جامعه است. این پالایش شامل حال کسانی می‌شود که اصول اجتماعی و حقوقی جامعه را رعایت نمی‌کنند.
۲. رها کردن بعضی از افراد اجتماع به حال خود (و عدم پالایش آنان) به طغیان کردن آنان و لطمه زدن به سایر اعضای جامعه و اخلال در نظم عمومی جامعه منجر خواهد شد.

۳. پالایش و مانع شدن از طغیان بعضی از اعضای جامعه فرایندی است که تنها در خلال عملیات جمعی امکان‌پذیر و مستلزم کار گروهی و دائمی است (Bauman, 1985: 8).

کسانی که می‌خواهند مسئولیت پالایش گروه مذکور را بر عهده بگیرند باید خود «متمدن» باشند تا بتوانند افرادی را که به قواعد یک تمدن تن نمی‌دهند، به کرنش در برابر قواعد اجتماعی متقاعد کنند. این گروه کسی نیست جز پلیس و نیروی انتظامی. استرابینسکی در توضیح مطلب بالا می‌نویسد: «برای پالایش افراد متمدن از اصول اجتماعی در جامعه باید آنان را متمدن کرد؛ یعنی روش زندگی و شیوه سخن گفتن آنان را از بدی پالود. پالودن منش و گفتار دیگران مستلزم وجود نظم در جامعه است. بنابراین نظم و قانون لازمه حذف‌ناشدنی یک جامعه متمدن هستند. در این زنجیره به هم پیوسته، فعل پلیسی کردن که می‌توان آن را به تعدادی از افراد یا به یک دولت نسبت داد، این است که قانون و قواعد را به منظور ایجاد و حفظ آرامش عمومی، عملی و اجرا کرد» (Starobinski, 1993: 15). بنابراین کلمه پلیس در کنار واژه نظم، هر دو در توسعه مدنیت و تمدن با یکدیگر همکاری و مساعدت می‌کنند. اگر چه ارتباط پلیس و مدنیت در مرحله تأسیس یک تمدن جدید شکل می‌گیرد، اما به آن معنی نیست که با استقرار تمدن جدید این ارتباط از هم می‌پاشد و به هم می‌خورد، بلکه باید گفت از این مرحله به بعد با پررنگ‌تر شدن نقش سیاست در تمدن، پلیسی کردن نیز به عنوان یک پروژه سیاسی-اجتماعی در حفظ تمدن نقش بازی می‌کند.

باید به این نکته توجه کرد که بخش بزرگی از کسانی که به پالایش پلیسی نیاز دارند، کسانی هستند که برای بقای یک تمدن تهدید محسوب می‌شوند؛ زیرا بقای یک تمدن، همان‌طور که جان استوارت میل و دیگران توضیح داده‌اند، مستلزم وجود انضباط در جامعه است (Mill, 1977: 122; Hayek, 1979: 163).

پالایش بی‌نظمی‌ها در جامعه توسط پلیس امری است که به گفته دانشمندان اجتماعی معاصر، جایگاه و موقعیت تمدن را روشن و معین می‌کند. آنان معتقدند روی نردبان بزرگی که پله‌های پایینی آن توسط بی‌نظمی و پله‌های میانی آن با تن ندادن به قانون اشغال شده است، تمدن به طور طبیعی روی پله‌ای جای خواهد گرفت که پلیس قبلاً روی آن پله مترقیانه حکومت می‌کرده است (Febvre, 1973: 232). منظور لوسین فیبر، مورخ فرانسوی، از عبارت بالا آن است که کژرفتاری‌ها و اختلالاتی که گروه‌هایی از مردم در جوامع ایجاد می‌کنند باید با اقتدار پلیس کنترل شود و به این وسیله جلوه‌های تمدن بر صدر نردبان ترقی جامعه قرار

گیرد. به عبارت دیگر تمدن در قلب مفهوم پلیس معنای واقعی می‌یابد، یعنی در ساخت و ایجاد نظم اجتماعی خود را می‌یابد (Neocleous, 2000). به عبارت دیگر اگر بپذیریم که پلیس منشأ و سرچشمه نظم اجتماعی^۱ است، می‌توانیم بگوییم تمدن هم در خدمت ایجاد چنین نظامی است. البته بعضی این تفاوت را در اینجا قائل شده‌اند که پلیس در حوزه ملی به ایجاد این نظم می‌پردازد، اما تمدن گاه در سطح منطقه و گاه در سطح بین‌المللی یا به تعبیری کل دنیا خواهان ایجاد این نظم است. این مسئله را به نوعی دیگر نیز می‌توان تصور کرد: زمانی که یک تمدن داعیه جهانی داشته باشد، برای ایجاد نظم اجتماعی مد نظر خود، دامنه اختیارات پلیس را نیز از حوزه ملی به سطح بین‌المللی و جهانی ارتقا می‌بخشد.

تمدن، پلیس و امنیت

امنیت وجه اشتراک دیگری است که پلیس و تمدن را به یکدیگر نزدیک می‌کند. آدام اسمیت (Smith, 1979) با تأکید بر وجه امنیت‌ساز تمدن، توجه همه را به این نکته جلب می‌کند که بدون امنیت داخلی و خارجی هیچ تمدنی توان شکل‌گیری یا بقا نخواهد داشت. بی‌امنیتی در درازمدت قوی‌ترین تمدن‌ها را نیز متزلزل خواهد کرد. نبود امنیت به نهادهای آموزش، علم، سیاست، اقتصاد، هنر، فرهنگ، خانواده و سایر نهادهای اجتماعی لطمات شدید و جبران‌ناپذیر وارد می‌کند. بدون وجود نهادهای قوی و مستحکم علم، آموزش، اقتصاد و فرهنگ نیز تمدن امکان تشکیل یا توان بقا نخواهد داشت. علاوه بر این، میل (Mill, 1977: 120) از زاویه‌ای دیگر به مسئله امنیت در تمدن نگاه می‌کند و می‌گوید انسان‌ها زمانی می‌توانند متمدن باشند و متمدنانه زندگی کنند که سازوکار و طراحی اداره جامعه به گونه‌ای باشد که فرد و دارایی‌های او و امنیتش به طور جدی و کافی تضمین و محافظت شود. اگر چنین محافظتی در جامعه وجود نداشته باشد، بی‌امنی جامعه را متلاشی خواهد کرد. چه در نگاه آدام اسمیت و چه در نگاه جان استوارت میل، پلیس ارگانی اجتماعی است که ایجاد و حفظ امنیت در جامعه را در دستور کار خود دارد. وجود ناامنی در یک جامعه زنگ خطری است که پلیس را همیشه به فکر ایده‌پردازی و طراحی عملیات مؤثر برای مقابله با آن می‌اندازد. بدون وجود پلیس هر گونه امنیتی از جمله امنیت فردی و امنیت سرمایه از بین خواهد رفت و به این وسیله تمدن پا نخواهد گرفت.

تمدن، پلیس و خشونت

اشتراک دیگر پلیس و تمدن، آن گونه که باومن (Bauman, 1987: 91) توضیح داده است، به مسئله خشونت مربوط می‌شود. در فرایند تمدن‌سازی، حذف یا به حداقل رساندن خشونت در جامعه یکی از محورهای اساسی عمل است. تمدن‌ها برای ایجاد زندگی مسالمت‌آمیز تلاش می‌کنند و سعی دارند از تنش درونی و بیرونی تا حد امکان اجتناب کنند. تنش و تضاد به معنای ایجاد تزلزل در پایه‌های تمدن است. اصولاً واژه تمدن یادآور صلح، دوستی و زندگی مسالمت‌آمیز و بدون تنش است. چنانچه در مواردی کاربرد خشونت ضروری باشد، فرایند تمدن‌سازی کاربرد خشونت را در دستان و تحت کنترل دولت و حکومت منحصر می‌سازد تا از آشوب در جامعه و از هم گسیختگی اجتماع جلوگیری کند. پلیس نیز برای ایجاد چنین زندگی آرام و کم‌تنشی تلاش می‌کند. برای پلیس نیز جامعه آرام و کم‌تضاد ایده‌آل و مطلوب است. پلیس نیز می‌کوشد اعمال خشونت را در جامعه حذف کند یا به حداقل برساند یا در موارد لزوم، آن را در دستان دولت و حکومت محدود و منحصر کند. پلیس نیز خواهان برقراری صلح و آرامش در جامعه است.

نتیجه‌گیری

رابطه دو مفهوم تمدن و پلیس رابطه‌ای چندجانبه است که با توجه به اهمیت و اثر اجتماعی آن نیازمند بررسی عمیق و گسترده است. این مقاله در حد مجال اندک خود به گوشه‌ای از آن پرداخت. در این بررسی، علاوه بر اشتراک لفظی دو واژه تمدن و پلیس که در تاریخ رواج داشته است و نمونه‌هایی از آن بیان شد، اشتراکات کارکردی و عملکردی آن دو نیز مورد توجه قرار گرفت.

ارتباط عملکردی متقابل نظام تمدنی و پلیس مسئله بسیار مهمی است که دانشمندان علوم اجتماعی به طور وسیع به تحقیق و بررسی آن پرداخته‌اند. این دانشمندان به وجوه مختلف این مسئله رسیدگی کرده‌اند. نتایج تحقیقات آنان نشان می‌دهد که پلیس و تمدن هر دو از یکدیگر مشروعیت وجودی و عملکردی می‌گیرند. پلیس حقانیت عملکردی خود را از قانون مدون در تمدن می‌گیرد و از سوی دیگر با اجرای صحیح این قانون بر مشروعیت محبوبیت ساختار نظام تمدنی میان مردم می‌افزاید.

علاوه بر این، پلیس و تمدن درباره مبحث عدالت اجتماعی با یکدیگر تلاقی دارند. اجرای

عادلانه قانون تعبیر دیگری است از اجرای صحیح قانون. به عبارت دیگر زمانی که می‌گوییم قانون باید به درستی اجرا شود منظورمان این است که قانون باید عادلانه اجرا شود. دلیل این مسئله آن است که نظام قانون‌گذاری هر تمدنی (به ویژه تمدن اسلامی) بر تدوین قوانین عادلانه تأکید دارد و اصولاً عدالت اجتماعی یکی از محورهای اساسی هر تمدنی است. برقراری عدالت با اجرای صحیح آن توسط پلیس، علاوه بر آنکه حساسیت درونی پرسنل نیروی انتظامی نسبت به اجرای عدالت را ارضا می‌کند، جامعه را نیز به سوی اهداف عدالت‌طلبانه نظام تمدنی پیش می‌برد.

نتیجه طبیعی برقراری عدالت در جامعه با اجرای صحیح قانون، جلب اعتماد اجتماعی مردم از سویی به پرسنل نیروی انتظامی به عنوان مجری قانون، و از سوی دیگر به کلیت تمدن به عنوان قانون‌گذار و منبع مشروعیت کار پلیس است. اعتماد اجتماعی مقوله‌ای است که در کلیتی به نام اخلاق اجتماعی قرار دارد. میزان اعتماد اجتماعی میان اعضای جامعه، یکی از مصادیق اخلاق اجتماعی در یک تمدن است. اخلاق اجتماعی آرمانی، که یک تمدن در پی ایجاد و تأسیس آن است و به وسیله آن بر تمدن‌های دیگر ارجحیت پیدا می‌کند، توسط پلیس آن تمدن در جامعه پیاده می‌شود و پلیس از انحراف آن توسط بعضی از عناصر موجود در جامعه جلوگیری می‌کند.

یکی دیگر از مصادیق اخلاق اجتماعی وجدان کار است. افزایش وجدان کار در پرسنل نیروی انتظامی عاملی است که افزایش آن با افزایش حمایت و پشتیبانی سیاست‌گذاران نظام تمدنی از پلیس ارتباط فراوان دارد؛ زیرا این حمایت به درونی و نهادینه کردن ارزش‌هایی که برای نظام تمدنی مهم هستند، در وجود پرسنل پلیس می‌انجامد و به این وسیله پلیس «با تمام وجود» به انجام وظیفه می‌پردازد.

یکی دیگر از مصادیق اخلاق اجتماعی نظم اجتماعی است. نظام تمدنی و نیروی پلیس هر دو در این نکته شریک‌اند که خواهان وجود نظم در جامعه هستند و بی‌نظمی اجتماعی مخل اهداف تمدن و مخالف اصول اولیه انتظامی یک جامعه است. امنیت و نیز عاری بودن جامعه از خشونت دو مقوله دیگری هستند که نظام تمدنی و پلیس هر دو رسیدن به آنها را به عنوان اهداف خود اعلام کرده و برای دستیابی به آنها، یکی در حوزه سیاست‌گذاری و دیگری در حوزه عملکرد و اجرا، به اشتراک تلاش می‌کنند.

وسعت و اهمیت حوزه مشترکات میان نظام سیاست‌گذاری تمدنی و اجرای سیاست‌ها

توسط پلیس به اندازه‌ای زیاد و چشم‌گیر است که همان‌طور که دانشمندان علوم اجتماعی گفته‌اند، جداسازی این دو از یکدیگر به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست و تصور موفقیت یک نظام تمدنی در رسیدن به اهداف خود بدون وجود پلیس کاملاً ناممکن است. آنچه در اینجا اهمیت بسیار دارد ایجاد هماهنگی میان دو مقوله سیاست‌گذاری و اجرای سیاست است. این مسئله شاید در سطوح بالای هر دو نهاد به راحتی و بی‌مشکل به انجام برسد، اما عملی کردن موفقیت‌آمیز آن در سطوح پایین‌تر نیازمند مقدماتی است که مهم‌ترین آنها انجام مطالعات علمی بیشتر در این زمینه است.

منابع عربی

- قرآن مجید

- علی بن ابیطالب (ع) (۱۹۶۷/۱۳۸۷)، نهج‌البلاغه، بیروت: چاپ صبحی صالح، چاپ افست قم.
- مجلسی، الشیخ محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، الطبعة الثانی، ج ۱۰، مؤسسه الوفاء.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (بی‌تا)، امالی، بی‌جا.

منابع لاتین

- Bauman, Zygmunt (1985), "On the Origins of Civilisation: A Historical Note", *Theory, Culture & Society*, 2 (3): 7-14.
- Bauman, Zygmunt (1987), *Legislators and Interpreters: On Modernity, Post-modernity and Intellectuals*, Cambridge: Polity Press.
- Benveniste, Emile (1971), *Civilization: A Contribution to the History of the Word*, In *Problems in General Linguistics*, edited and Translated by Mary Elizabeth Meek, Coral Gables, FL: University of Miami Press, (Original Work Published in 1954).
- Boswell, James (1999), *The Life of Samuel Johnson*, London: Wordsworth.
- Bottoms, A., & Tankebe, J. (2012), "Beyond Procedural Justice: A Dialogic Approach to Legitimacy in Criminal Justice", *The Journal of Criminal Law &*

Criminology, 102 (1), 119-170.

- Bradford, B., & Quinton, P. (2014), "Self-legitimacy, Police Culture and Support for Democratic Policing in an English Constabulary", *British Journal of Criminology*, 54, 2013-2046, doi: 10.1093/bjc/azu053.

- Craun, S. W., Bourke, M. L., Bierie, D. M., & Williams, K. S. (2014), "A longitudinal Examination of Secondary Traumatic Stress among Law Enforcement", *Victims & Offenders*, 9(3), 299-316, doi: 10.1080/15564886.2013.848828.

- Denison, D. R. (1996), What is the Difference between Organizational Culture and Organizational Climate? A Native's Point of View on a Decade of Paradigm Wars, *The Academy of Management Review*, 21(3), 619-654.

- Febvre, Lucien (1973), "Civilisation: Evolution of a Word and a Group of Ideas", In *A New Kind of History: From the Writings of Febvre*, Translated by K. Folca and Edited by Peter Burke, London: Routledge and Kegan Paul (Original Work Published in 1930).

- Ferguson, Adam (1792), "Principles of Moral and Political Science", Vol.1. Edinburgh: W. Creech.

- Ferguson, Adam (1966), *An Essay on the History of Civil Society*, Edinburgh: Edinburgh University Press, (Original Work Published in 1767).

- Friedman, R. R. (1992), *Community Policing: Comparative Perspectives and Prospects*, New York: St. Martin's Press.

- Gershon, R. R. M., Barocas, B., Canton, A. N., Li, X., & Vlahov, D. (2009), "Mental, Physical, and Behavioral Outcomes Associated with Perceived Work Stress in Police Officers", *Criminal Justice and Behavior*, 36 (3), 275-289, doi: 10.1177/0093854808330015.

- Gilmartin, K. M. (2002), *Emotional Survival for Law Enforcement: A Guide for Officers and Their Families*, Tucson, AZ: E-S Press.

- Goff, P. A., Epstein, L. M., Mentovich, A., & Reddy, K. S. (2013), "Illegitimacy is Dangerous: How Authorities Experience and React to Illegitimacy", *Psychology*, 4(3), 340, doi: 10.4236/psych.2013.43A049.

- Greenberg, J., & Colquitt, J. A. (2005), *Handbook of Organizational*

Justice, Mahwah, NJ: Erlbaum.

- Guizot, M. (1863), *Dictionnaire Univerſel des synonymes de la langue française*, sixième édition. Paris: La Librairie Académique.

- Hayek, Friedrich A. von . (1979), *Law, Legislation and Liberty*, Vol. 3. London: Routledge.

Jackson, J., Bradford, B., Stanko, B., & Hohl, K. (2013), *Just Authority? Trust in the Police in England and Wales*, New York: Routledge.

- Lind, E. A., & Tyler, T. (1988), *The Social Psychology of Procedural Justice*, New York: Plenum Publishing.

- Mearns, T. L., & Neyroud, P. (2015), *Rightful Policing*, Washington, D.C.: National Institute of Justice Executive Session on Policing and Public Safety.

- Mill, John Stuart (1977), *On Civilization*, London and Westminster Review, In *The Collected Works of John Stuart Mill*, Vol. XVIII , edited by J. M. Robson. Toronto: University of Toronto Press, (Original Work Published in 1836).

- Neocleous, Mark (2000), *The Fabrication of Social Order: A Critical Theory of Police Power*, Pluto Press: London.

- Ramsey, C., & Robinson, L. (2015), *Interim Report of the President's Task Force on 21st Century Policing*, Washington, D.C.: Office of Community Oriented Policing Services.

- Shane, J. M. (2010), "Organizational Stressors and Police Performance", *Journal of Criminal Justice*, 38 (4), 807-818, doi:10.1016/j.jcrimjus.2010.05.008.

- Skogan, W. G. (2008b), "An Overview of Community Policing: Origins, Concepts, and Implementation", In T. Williamson (Ed.), *The Handbook of Knowledge-based Policing* (pp. 43-57). New York: John Wiley & Sons.

- Smith, Adam (1979), *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, Indianapolis: Liberty Fund, (Original Work Published in 1776).

- Starobinski, Jean (1993), *Blessings in Disguise; or The Morality of Evil*, Translated by Arthur Goldhammer, Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Tyler, T. R. (2006a), *Why People Obey the Law* (2nd Ed.), New Haven, CT: Yale University Press.

- Tyler, T. R. (2006b), "Psychological Perspectives on Legitimacy and Legitimation", *Annual Review of Psychology*, 57, 375-400, doi: 10.1146/annurev.psych.57.102904.190038.
- Tyler, T. R. (2011), *Why People Cooperate: The Role of Social Motivations*, New York: Princeton University Press.
- Tyler, T. R., & Blader, S. L. (2003), "The Group Engagement Model: Procedural Justice, Social Identity, and Cooperative Behavior", *Personality and Social Psychology Review*, 7(4), 349-361, doi: 10.1207/S15327957PSPR0704_07.
- Voltaire, F-M. A. (1965), *The Philosophy of History*, New York: Philosophical Library (Originally published in 1766).
- Williams, Raymond (1976), *Keywords*, London: Fontana.
- Wolfe, S. E., & Piquero, A. R. (2011), "Organizational Justice and Police Misconduct", *Criminal Justice and Behavior*, 38(4), 332-353, doi: 10.1177/0093854810397739.